

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«هذا، مضافاً إلى أنه يشكل أطراد التعريف بناءً على هذا، بأنه إن أُريد تساوي الأجزاء من صنف واحد من حيث القيمة تساويًا حقيقيًا، فقلّ ما يتفق ذلك في الصنف الواحد من النوع».

اشکال دوم بر تعریف مشهور

مرحوم شیخ بعد از اینکه نکاتی را پیرامون تعریف مشهور بیان کردند، به دو اشکال در کلمات فقها نسبت به تعریف مشهور اشاره می کنند که پاسخ اشکال اول با نکته سومی که پیرامون کلام مشهور بیان شد، روشن است.

در اشکال اول که از مرحوم محقق اردبیلی بود، اشکال بر حسب ظاهر تعریف بود. ایشان اشکال کردند که به حسب ظاهر تعریف، اگر مراد از تساوی، تساوی از جمیع جهات باشد، بسیاری از مثلیات خارج می شوند و اگر مراد از تساوی، تساوی فی الجملة و از بعضی جهات باشد، بسیاری از قیّمیات داخل در تعریف می شوند. شیخ در پاسخ فرمودند این اشکال در صورتی است که ما تعریف را روی ظاهر آن حمل کنیم.

ظاهر تعریف عبارت از این است که مثلی محور آن جنس است، در جنس گندم اگر تساوی از جمیع جهات بخواهیم، کم یافت می شود و اگر تساوی از بعضی جهات بخواهیم، در غیر گندم، یعنی در قیّمیات هم وجود دارد، لذا محور تعریف را صنف یا نوع قرار می دهیم تا این اشکال وارد نشود.

اما اشکال دوم که مرحوم شیخ آن را می پذیرند و برای بعضی از قسمت های آن شواهدی هم اقامه می کنند، روی این مبناست که فرض کنیم؛ مراد از این تعریف، صنف باشد، یعنی ملاک در مثلی این است که از هر صنف از گندم که تلف می شود، مثل آن یک فرد از همان صنف است. اگر از گندم قم یک کیلو تلف شد، مثل آن یک کیلو از همین گندم قم است.

با توجه به این مطلب مستشکل می گوید: در تعریف می گوید: «ما تساوت اجزاء»، این تساوی اجزا در صنف، آیا تساوی حقیقه مراد است؟ یا اگر عرفیه هم باشد، کفایت می کند؟ اگر تساوی حقیقه مراد باشد، اشکال این است که این تعریف شامل بسیاری از مثلیات نمی شود، زیرا؛ در همان صنف واحد این چنین نیست که اگر صد کیلو گندم، مثلاً صد تومان بود، یک کیلو از همین گندم، یک تومان باشد، ممکن است خصوصیات در آن وجود داشته باشد که سبب نقصان و زیادی قیمت شود. در بازار معمول اینطور است که اگر صد کیلو گندم بخواهد فروخته شود، قیمت ارزان تری از یک کیلو دارد. تاجر اگر بخواهد جنسش را یکجا بفروشد، ارزان تر می فروشد تا تك تك بفروشد.

و اگر مراد از این تساوی، تساوی عرفی، یعنی تقارب در صفات باشد. در خیلی از قییمیات هم این تقارب وجود دارد، مثلاً یکی از قییمیات جاریه است که اگر دو جاریه، در صفات نزدیک یکدیگر باشند، عرفاً برای هر دو یک قیمت مساوی قرار می دهند، لذا سلم در جاریه صحیح است و فروشنده می تواند بگوید: جاریه ای را با این صفات به تو می فروشم، ولی دو ماه دیگر تحویل می دهم، پول را الان بگیرد و جاریه را بعد دو ماه تحویل مشتری می دهد. جریان سلم در جاریه، کشف از این می کند که ممکن است چند تا جاریه متقارب در صفات داشته باشد.

شاهد بر وجود تقارب صفات در قییمیات

مرحوم شیخ از کلمات فقها دو شاهد می آورد بر اینکه در قییمیات تقارب در صفت هم وجود دارد؛ شاهد اول فتوایی است که مرحوم علامه در باب قرض داده است. علامه فرموده: آنچه که در سلم به عنوان قیمی مطرح است، مثل جاریه، گوسفند، در قرض، مضمون به مثل است، یعنی اگر یک جاریه را قرض داد، مثل آن را ضامن است و اگر گوسفندی را قرض داد، مثل آن را ضامن است. شاهد دوم از عبارت شیخ طوسی در کتاب مبسوط است که در تطبیق توضیحش خواهد آمد.

مرحوم شیخ تقریباً نسبت به اشکال دوم تسلیم است، لذا بعد از اشکال دوم می فرمایند: بین مثل و قیمی تفاوت است، در مثلی تساوی عرفیه که ملاک آن تقارب در صفت است، کثیر الوجود است، اما در قیمی تساوی عرفیه که ملاک آن تقارب در صفت است، نادر الوجود است، لذا در قییمیات، مثل گوسفند، جاریه و فواکه، به ندرت دو مورد می یابید که متقارب الصفات و متساوی القیمه باشند، ولی در مثلیات، مثل گندم و شعیر کثیر الوجود است.

ممکن است شارع مقدس که در باب مثلیات فرموده: ضمان به مثل است و در باب قییمیات: ضمان به قیمت است، روی همین مسئله غلبه و ندرت تکیه کرده است.

مطلب دیگری که شیخ بیان می کنند، این است که فقها غیر از این تعریف مشهور، شش تعریف دیگر دارند که بعضی از آن تعاریف، اعم از تعریف مشهور است و بعضی اخص از آن که در تطبیق توضیح می دهیم.

تعیین ضابطه در موارد شك در مثلي و قیمی بودن

مطلب بعد اینکه، چرا دنبال تعریف مثلی هستیم؟ با اینکه روایتی در باب ضمان یا آیه ای نداریم که بگوید: «المثلی یضمن بالمثل و قیمی یضمن بالقیمه». وجهش این است که این عبارت در معقد اجماع فقها وجود دارد، یعنی فقها اجماع دارند بر اینکه «المثلی یضمن بالمثل و قیمی یضمن بالقیمه».

فقها نسبت به بعضی از اشیاء، اتفاق نظر دارند که مثلی است، اما نسبت به بسیاری از آنها بینشان اختلاف است. هدف از ارائه ضابط برای مثلی، این است که محل اختلاف را حل کنیم. در نتیجه در موارد شک که این مورد، مثلاً رطب، عنب، زبیب، تمر، آیا عنوان مثلی را دارد یا قیمی؟ این ضابطه کارایی دارد.

در موردی که شک کنیم، آیا مثلی است یا قیمی، چهار احتمال برای مورد ضمانت وجود دارد: اول: ضامن مخیر است، دوم: مالک مخیر است، سوم: باید مثل را بدهد، چهارم: باید قیمت را بدهد که در تطبیق توضیح می دهیم.

«هذا مضافاً»، اشكال دوم است، «الي أنّه يشكل اطراد التعريف»، این تعریف مانع اغیار نیست، «بناءً على هذا» بنا بر اینکه تعریف مشهور را حمل بر صنف کنیم، «بأنّه إن أُريد تساوي الأجزاء من صنف واحد»، اگر مراد تساوی اجزا از یک صنف، «من حيث القيمة تساویاً حقیقیّاً»، تساوی از جمیع جهات، «فقلّ ما يتفق ذلك في الصنف الواحد من النوع»، در یک صنف از یک نوع از گندم کم اتفاق می افتد.

«لأنّ اشخاص ذلك الصنف لا تكاد تتساوي في القيمة»، چون اشخاص صنف، تساوی در قیمت ندارند، «لتفاوتها بالخصوصيات الموجبة لزيادة الرغبة و نقصانها»، زیرا؛ این اشخاص در خصوصياتی که موجب زیادی رغبت و نقصان رغبت است، تفاوت دارند. «و إن أُريد تقارب أجزاء ذلك الصنف»، و اگر اراده شود که این اجزا، یعنی این افراد، تقارب در صفات دارند، «من حيث القيمة و إن لم يتساو حقیقة»، ولو از نظر صفات تساوی حقیقه ندارند، «تحقق ذلك في اكثر القيمات»، در اکثر قیمیات این تقارب است. «فإنّ لنوع الجارية»، جاریه نوع است، یک صنف جاریه رومی است، يك نوع زنگی است که این اصناف، در صفات متقارب هستند و این تقارب در صفات موجب تساوی در قیمت است، البته تساوی در قیمت هم باز یعنی تساوی عرفی مسامحی، نه تساوی دقی، عرف بگوید: اینها نزدیک هم هستند.

مرحوم شهیدی در حاشیه فرموده است که شیخ فراموش کرده که اشكال دوم روی مبنایی است که محور را صنف قرار دادیم، لذا اینجا باید به جای «فإنّ لنوع الجارية»، می فرمود: «ان لصنف الجارية»، و به جای اصناف باید می گفت: اشخاص.

«و بهذا الاعتبار»، یعنی اعتبار تقارب در صفات، «يصحّ السلم»، در جاریه سلم صحیح است. در بیع سلم، بایع مبیع را توصیف می کند که جاریه کتابت بلد است، قدرت آشپزی دارد و سالم است، بعد می گوید: او را می فروشم و دو ماه دیگر تسلیم تو می کنم. شاید آن جاریه ای که به او بدهد از نظر دقی و عقلی با این جاریه ای که توصیف کرده است متفاوت باشد، ولی مهم این است که عرف بگوید: یکی است.

بعد شروع می کنند برای تقارب در صفات دو شاهد می آورند؛ «لأجل تحقق تقارب اختار العلامة»، از کتاب «التذكرة على ما حکى عنه اختار انّ ما يصح في السلم من القيمات»، در قیمیات آنچه که سلم در آن صحیح است، «مضمون في القرض بمثله»، یعنی آنچه که در سلم مثل جاریه به عنوان قیمی مطرح است، در باب قرض مضمون به مثل است. شاهد این است که اگر در قیمیات، تقارب در صفات نباشد، ضمان به مثل معنا ندارد.

«وقد عدّ الشيخ»، شیخ در مبسوط، «الرطب و الفواكه»، را از قیمیات قرار داده است، در صورتی که هر نوع از رطب و فواکه «مع أن كل نوع منهما مشتمل على أصناف متقاربة في القيمة بل متساوية عرفاً»، مشتمل بر اصنافی هستند که تقارب در قیمت و متساوی در قیمت هستند عرفاً. شیخ نمی خواهد شاهد بیاورد که در مثلی تقارب نیست و در قیمی تقارب وجود دارد؛ بلکه در مقام این است که شاهد بیاورد در بعضی از قیمیات، این تقارب عرفیه وجود دارد.

«ثم لو فرض»، اگر فرض شود، «أنّ الصنف المتساوی من حيث القيمة في الانواع قیمية»، صنفی که از حيث قیمت متساوی عرفیه باشد، «عزیز الوجود»، در قیمیات دو فرد از یک صنف هم قیمت باشند، کم است، «بخلاف الانواع المثلية»، ولی در مثلیات، دو فرد از یک صنف باشد، زیاد است، یعنی چنین فرقی، «لم يوجب اصلاح طرد التعريف»، این عزّت وجود و کثرت وجود، سبب نمی شود، مانع اغیار بودن تعریف اصلاح شود. «نعم يوجب ذلك»، یعنی کم بودن دو فرد از یک صنف در قیمیات که متساوی الصفات باشد و زیاد بودن آن در مثلیات، «الفرق بين النوعين في حکمة الحكم بضمان المثلي و قیمی بالقيمة»، چون شارع مقدس، احکامش بر طبق نوع و غلبه است و این ملاک در نوع مصادیق وجود دارد ولو در بعضی از مصادیق وجود ندارد.

دقت کنید؛ در باب عده ممکن است که اصلاً حکمت واقعی عده زن، این باشد که این زن از شوهر خودش حملی داشته باشد، اما این به جهت غلبه است، شارع برر اساس آن، حکم کلی می کند و زمانی که حکم کلی کرد آن را نمی توان بر هم زد و باید در موردی که حملی هم وجود ندارد، حکم را بار کنیم. یا در باب خمر که به جهت اسکار، شارع آن را حرام می کند، برای خماری که دو شیشه خمر هم در او اثر نمی کند هم حرام است، چون غلبه بر سکرآوری آن است.

«ثُمَّ إِنَّهُ قَدْ عُرِفَ الْمُثَلَّى بِتَعَارِيفٍ أُخْرٍ أَعَمَّ مِنَ التَّعْرِيفِ الْمَتَقَدِّمِ أَوْ أَخْصَ» از تعریف متقدم، «فَعِنَ التَّحْرِيرِ أَنَّهُ مَا تَمَاثَلَتْ أَجْزَاؤُهُ وَتَقَارَبَتْ صِفَاتُهُ»، آنکه اجزا و صفاتش نزدیک به یکدیگر باشد. این تعریف اعم از تعریف مشهور است، چون نمی گوید: «ما تقاربت صفاته من حيث القيمة»، بلکه مطلق گفته: «ما تقاربت صفاته». از دروس و روضه؛ «أَنَّهُ الْمَتَسَاوِي الْأَجْزَاءُ وَ الْمُنْفَعَةُ الْمُتَقَارِبُ الصِّفَاتِ»، مثلی آن است که اجزا و منفعت در آن مساوی باشد. مرحوم محقق قمی صاحب قوانین، در کتابش فرموده است: تقدیری در اینجا هست، «أَنَّهُ مَتَسَاوَى الْأَجْزَاءِ فِي الْقِيَمَةِ وَالْمُنْفَعَةِ»، «المنفعة»، عطف به «القيمة» است، اگر این چنین باشد، تعریف دوم از تعریف مشهور اخص می شود، چون در تعریف مشهور، فقط تساوی از حیث قیمت دارد، ولی این تعریف، می گوید: هم از حیث قیمت و هم از حیث منفعت تساوی باشد.

«و عن المسالك و كفاية الأحكام»، سبزواری، «أَنَّهُ أَقْرَبُ التَّعْرِيفَاتِ إِلَى السَّلَامَةِ». و از «غاية المراد»، تعریف سوم: «ما تساوت أجزاؤه في الحقيقة النوعية»، آنکه اجزاش در حقیقت نوعیه مساوی است. این تعریف از تعریف مشهور اعم است، چون مشهور می گوید: «فی القيمة»، ولی این تعریف می گوید: «فی الحقيقة النوعية» که ممکن است مساوی باشد و ممکن است مساوی نباشد.

تعریف چهارم: از بعضی سنی ها نقل شده: «أَنَّهُ مَا قَدَّرَ بِالْكَيْلِ أَوْ الْوِزْنِ»، آنکه به کیل و وزن معین شود. «و عن آخر منهم زيادة جواز بيعه سلماً»، از بعضی دیگر سنی ها: مثلی آن است که بشود به عنوان سلم آن را فروخت. این زیاده، یعنی «جواز بيعه» را عطف به «ما قدر بالكيل والوزن» کرده اند. گروه سوم چیز دیگری به «ما قدر بالكيل» اضافه کرده اند. «زيادة جواز بيع بعضه ببعض الى غير ذلك مما حكاها في التذكرة عن العامة ثم لا يخفي أنه ليس للفظ المثلى حقيقة شرعية»، لفظ مثلی حقیقت شرعیه ندارد، حقیقت متشرعیه هم ندارد.

«وليس المراد معناه اللغوي»، معنای لغوی مثلی هم مراد نیست، «اذ المراد بالمثل لغة المماثل»، مثل در لغت همان مشابه و مماثل است، «فإن أريد»، تماثل، «من جميع الجهات فغير منعكس»، یعنی جامع افراد نیست. «وإن أريد من بعضها فغير مطرد»، مانع اغیار نیست. «وليس في النصوص حكم يتعلق بهذا العنوان حتى يبحث عنه»، در نصوص حکمی که تعلق به عنوان مثلی یافته باشد، نداریم تا از آن بحث شود. «نعم وقع هذا العنوان» در «معقد اجماعهم» فقها، اجماع داریم «علي أن المثلى يضمن بالمثل و غيره بالقيمة، و من المعلوم أنه لا يجوز الاتكال في تعيين مقعد الاجماع مع مخالفة الباقيين»، در مثلی بودن بر قول بعضی از مجمعین اتکا کنیم، با اینکه مخالف هم دارند.

«و حينئذ فينبغي أن يقال كل ما كان مثلياً باتفاق المجمعين» هر چیزی که به اجماع فقها مثلی است، «فلا إشكال في ضمانه بالمثل في الإجماع»، ضمانش هم به مثل است، «و يبقى ما كان مختلفاً في بينهم»، آنکه محل اختلاف است، «كالذهب والفضة الغير المسكوكين»، ذهب و فضه ای که مسکوک نباشد. «فإن صريح الشيخ في المبسوط كونهما من القيمات»، شیخ فرموده که قیمی است، «و ظاهر غيره كونهما مثليين»، مثلی است، «و كذا الحديد، والنحاس والرصاص»، آهن و مس و روی، «فإن ظواهر عبائر المبسوط والغنية والسرائر كونها قيمية» و عبارت تحریر صریح است، «فی كونه اصولها مثلية»، در اینکه مس و روی و آهن، موادش عنوان مثلی را دارد، «و ان كان المصوغ منها قيمياً»، ولو اینکه ساخته شده از اینها قیمی است.

«وقد صرح الشيخ في المبسوط بكون الرطب و عنب قيمياً»، شیخ فرموده که رطب و عنب قیمی است، «والتمر و الزبيب مثلياً»

است، ثمره های درخت، آنچه که خشک است، مثلی است و آنچه که در آن رطوبت است، قیمی است. «و قال في محكي المختلف إنَّ في الفرق اشكالا»، علامه در مختلف اشکال کرده است که چه بین تمر و رطب تفاوتی است؟ «بل صرح بعض من قارب عصرنا بكون الرطب و العنب مثليين». رطب و عنبی که شیخ می گوید قیمی است، مثلی است.

«وقد حكى عن موضع من جامع المقاصد»، محقق ثانی در جامع المقاصد گفته است: لباس مثلی است، در حالی که «المشهور خلافه»، مشهور خلاف آن است. «و ايضاً فقد مثّلوا للمثلي بالحنطة و الشعير و لم يعلم أن المراد نوعهما أو كلّ صنف و ما المعيار في الصنف و كذا التمر»، معیار در آنها چیست؟

نکته اخلاقی

در سوره مبارکه شورا، آیه 40 «و جزاء سيئة سيئة مثلها» که به مناسبت بحث مثلی، این آیه را انتخاب کردم. «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»، جزاء هر سیئه ای، سیه ای مثل آن است و کسی که عفو کند و گذشت کند و نیکی کند، اجرش با خداست.

در باب قصاص فقها بحث می کنند که اگر کسی، کسی را کشت، «ان النفس بالنفس و العين بالعين»، البته در بعضی از موارد، فقها اختلاف دارند که اگر کسی به گوش کسی سیلی زد، آیا می شود آن را قصاص کرد یا خیر؟ بعضی می گویند: سیلی که می زنید، معلوم نیست که به اندازه آن باشد، لذا دیه بر آن معین شده و مسئله قصاص مطرح نیست.

یا مثلاً کسی حرف ناسزایی زد، آیا می شود به مثل همان ناسزا به او بازگرداند؟ مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب زبدة البیان، چنین نظری داده است، البته غیر از فحشی که از محرمات است.

ذیل آیه نکته ای اخلاقی دارد که مخصوصاً ما طلبه ها باید بیشتر پیاده کنیم، «فمن عفا و اصلح»، در مباحثه گاهی اوقات انسان زمام لسان از دستش خارج می شود و به طرف مقابل می گوید: نفهم هستی و آن شخص هم مقابله به مثل می کند و می گوید: خودت هستی، آیه می فرماید: اگر انسان عفو و نیکی کند، یعنی اگر دشنامی کسی به انسان داد، گفت: نفهم، نیکی کنید، بگویید: خدا ان شاء الله فهم را قسمت همه کند.

به خاطر دارم حاج آقا والد ما می فرمودند: در زمان شاه ما را بردند در ساواک، رئیس ساواک گفت: چه بگویم که شما را خدا هدایت کند؟ ایشان فرمودند: دعا خوب است عمومی باشد، خدا همه را هدایت کند. علی ای حال اگر در مقام این دشنام ها انسان عفو و نیکی کند، آیه می فرماید: «فأجره على الله»، «اجر» کنایه از أجر غیر معین و بی حساب است، در مقابل أجر بعضی از اعمال که درجه معینی از بهشت را نصیب انسان می کند.

باید مضمون این آیه را در خودمان پیاده کنیم، گاهی اوقات انسان می بیند که آدم عادی به طلبه ناسزایی می گوید و آن طلبه محکم تر ناسزا را باز می گرداند، در حالی که روش الهی این است که پاسخ ندهیم و از اشتباه او رد شویم. در روایتی از پیامبر (ص) وارد شده است که «اذا كان يوم القيام نادي من كان له على الله أجر فليقم»، روز قیامت منادی ندا می دهد: هر کسی که اجری از خدا طلب دارد، بایستد. «فيقوم خلق كثير»، یک عده ای می ایستند، «و يقال لهم ما اجرکم على الله؟»، شما چه اجری از خدا طلب دارید؟ «فيقولون نحن الذين عفونا عن ظلمنا»، ما عفو کردیم آنهایی را که به ما ظلم کرده بودند، «فيقال لهم ادخلوا الجنة باذن الله»، به ایشان می گویند: داخل بهشت شوید به اذن خدا. ان شاء الله این ندا را در روز قیامت همه بشنوید.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين